

تهی بودن انسان

پیام قرآن کریم درباره ذات اقدس الهی این است که خدای سبحان همه کمالها را ذاتاً دارا بوده و هست و خواهد بود؛ یعنی خدا عالم بود و هست و خواهد بود؛ ...



پیام قرآن کریم درباره ذات اقدس الهی این است که خدای سبحان همه کمالها را ذاتاً دارا بوده و هست و خواهد بود؛ یعنی خدا عالم بود و هست و خواهد بود؛ قادر بود و هست و خواهد بود و این صفات در خدا دائمی است. اینکه می‌گویند «الله ... لا کان معه شیء» (1) و آن‌گاه گفته می‌شود «الان کما کان»، یعنی الان هم خدا هست و چیزی با او نیست، گرچه خدا با همه چیز است.

توضیح: کلمه «کان» در مثال «کان زیداً قائماً» فعل ماضی است و در برابر مضارع و مستقبل؛ یعنی زید قبلاً ایستاده بود و الان نیست؛ اما گاهی فعل «کان» منسلخ از زمان است و به تعبیری، زمانمند یا متزمن نیست؛ اگر موجودی متمکن و دارای مکان نبود، متزمن و زمانمند هم نیست و ذات پاک پروردگار چنین است، لذا «کان» درباره او فعل ماضی نیست، پس «کان الله فدیراً» به این معنی است که ذات خداوند، عین قدرت است و تعبیر «الان کما کان»، یعنی اکنون هم عین قدرت است. تعبیراتی نظیر (وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا) (2) و (وَكَانَ اللَّهُ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) (3) نیز همین ویژگی را دارد و در همه تعبیراتی که درباره صفات ذات اقدس الهی به کار می‌رود، امر بر همین منوال است.

انسان نیز چنین است؛ یعنی اگر درباره‌اش می‌فرماید: (هَلْ آتَىٰ عَلَيَّ الْإِنْسَانُ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْءًا مَّذْكُورًا) (4)، یعنی روزگاری گذشت که انسان اصلاً درخور ذکر نبود و اکنون نیز چون گذشته درخور ذکر نیست؛ نه اینکه انسان اجوف، الان «صمد» شده باشد. نیز چنانچه درباره او می‌فرماید: (وَقَدْ خَلَقْتَنِي مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُنْ شَيْءًا) (5)، یعنی زمانی گذشت که انسان چیزی نبود و الان هم چنین است.

انسان به حسب تطورهایی آفرینشی که داشته و دارد، مقاطعی دارد که قرآن حکیم درباره آنها بیان مناسبی دارد: 1. مقطعی که انسان چیزی بود؛ ولی درخور ذکر نبود؛ نظیر ذرات و سلولهای ریز و نظیر آن قطره متعفن و آن خاک که چیز درخور ذکر نبود: (هَلْ آتَىٰ عَلَيَّ الْإِنْسَانُ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْءًا مَّذْكُورًا) (6). 2. مقطعی که شنوا و بینا شد: (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) (7)؛ یعنی گوهر ذاتش از فقر به غنا و از اجوف بودن به صمد بودن درآمد و از حباب بودن، به عباب بودن و از کف بودن به آب بودن رسید.

این ظاهر قضیه است، چون انسان با نگاه کردن به درون خود و بررسی خویشتن خویش می‌یابد که همانند هر موجود امکانی دیگر، الان هم چیزی نیست و (لَمْ يَكُنْ شَيْءًا مَّذْكُورًا)، و بالاتر از آن، (وَلَمْ تَكُنْ شَيْءًا) (8) است؛ یعنی نه تنها چیزی ذکر کردنی نیست، بلکه اصلاً چیزی نیست و فقر محض است و هر چه هست، از خداست. کدام انسان حتی لحظه‌ای توان تضمین حیات خویش را دارد؟ از وجود گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که همواره در پیشگاه حق، خاضع و خاشع و ذاکر و شاکر بود، پرسیدند که خضوع شما برای چیست؛ فرمود که من به قدری ضعیفم که هرگز نمی‌دانم این پلکهای چشمم را که باز است، آیا می‌توانم ببندم و بمیرم یا با چشم باز می‌میرم. مگر بستن چشم و بر هم گذاشتن پلکها چقدر زمان می‌خواهد؟ ولی بعضی این فرصت را هم ندارند و با چشم باز می‌میرند و اگر کسی در حال احتضار پیش آنان نباشد که چشمشان را ببندد، منظره هولناکی پدید می‌آید.

نتیجه آنکه (وَكَانَ اللَّهُ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) (9) یعنی خدا بر هر چیزی تواناست و «الان کما کان»؛ نیز (هَلْ آتَىٰ عَلَيَّ الْإِنْسَانُ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْءًا مَّذْكُورًا) (10) یعنی انسان چیزی درخور ذکر نیست، چون نه واجب صمد، ممکن اجوف می‌شود و نه ممکن اجوف، واجب صمد خواهد شد.

اگر کسی قرآن را خوب بررسی کند و انسان را نیک بشناسد، می‌یابد که موجود اجوف هرگز توانمند نیست و هرچه دارد، عاریه و امانت است؛ یعنی گرچه گوش دارد و با آن می‌شنود و چشم دارد و با آن می‌بیند، همه اینها عاریه است و مالک اصلی این چشم و گوش، خداست: (أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) (11). «أَمَّن» در این آیه، «أمن من» بوده که دو «میم» آن در هم ادغام شده است و «أمر» نیز منقطعه و به معنای «بل» است و بدین معناست که مطالب شرک‌آلود «وَتَنبِهَا» صحیح نیست و این مطلب صحیح است؛ یعنی تنها که مشرکان مدعی ربوبیت آنها بودند نیستند، بلکه مالک چشم و گوش، رب است.

1. بشار الأنوار، ج10، ص314.

2. سوره احزاب، آیه 25.

3. سوره احزاب، آیه 27.

4. سوره انسان، آیه 1.

5. سوره مریم، آیه 9.

6. سوره انسان، آیه 1.

7. سوره انسان، آیه 2.

8. سوره مریم، آیه 9.

9.سوره احزاب، آیه 27.

10.سوره انسان، آیه 1.

11.سوره یونس، آیه 31.

تفسیر انسان به انسان، ص 159